

باید دانست که حق سبحانه بجال هر موجود از موجودات علویه و سفلیه همه وقت حاضر و ناظر است  
 و ذره ذره از احوال کلیات و جزئیات اینها با خبر لایعرب عنه مشقال ذرة فی الارض  
 و لانی السماء و هر آن فیض الهی بر موجود بر سبیل تو اتر میرسد و هر یک از عقول و نفوس  
 و افلاک و کواکب و عناصر و موالید موافق قابلیت و استعداد خود اخذ فیض مینماید  
 و او تعالی بجال ظاهر و باطن همه مخلوقات خود عالم است و معاملات گوناگون بندگان  
 خویش بمیان می آرد پس او سبحانه شمارا می بیند چنانچه شما خود را می بینید و کلام شمارا  
 می شنود چنانچه شما کلام خود را می شنوید و از خطرات و نیات شما واقف است چنانچه  
 شما از خطرات و نیات خود واقف هستید و هو حکم اینا کنتم غرض که او را بندگان  
 خود و بندگان را با او عجب معیتی و نسبتی است که چنانچه باید از طاقت بشری بیان  
 آن نمی آید مگر آنچه بموجب خلق الانسان علمه البیان موافق مقدور بشری است  
 عرفا بیان می فرمایند پیشتر عوام فهم نمایند یا ننمایند و ما علی الرسول الا البلاغ  
 و آیین حقیقت منکشف می شود بر نفس و ثابت میگردد و در دل از چهار چیز یا بالنقل  
 اعنی یقین آوردن بر آیات و احادیث و باور داشتن اقوال بزرگان و مرشدان  
 چنانچه مومنین صلحا و محققین با صفا را می باشد و یا بالعقل اعنی بتالیف قضایا  
 قیاسیه و اقامت برهان چنانچه عقلا و حکما را نصیب است و یا بالملکه اعنی بمواظبه  
 اشغال و اذکار و حصول دوام توجه الی الله بنج مجهول الکلیفیه بطرف ذات بی کیف  
 چنانچه سالکان فی سبیل الله و ذاهبان الی الله را میسر می گردد و یا بالمکاشفه اعنی

بمعامله انکشاف حقیقت بی دخل اراده و قصد خود محض با اعتبار آلهی که تفتح المعاملات  
 الانبیاء و الاولیاء علیهم السلام پس آنچه برماستقل ثابت شده است آنست که  
 حق تعالی میفرماید فاینا قولوا انتم وجه الله و هم میفرماید و هو محکم اینها کنتم و ما یکون  
 من نجوی ثلثة الا هو را بهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا اذنی من ذلک و لا اکثر الا هو  
 معهم و امثال این آیات و احادیث بسیار است که دلالت بر سببیت حق سبحانه با خلق  
 و علم باحوال هر موجود و دیدن و شنیدن و دانستن اعمال و اقوال و نیات بندگان  
 می نماید که تمام قرآن شریف و کتب احادیث از بیان همین قسم مورد مملو است و زبانی  
 بزرگان زمان خود که ما را اعتقاد بر حقیقت ایشان بدرج حق یقین است و اعقل  
 و اصدق و اعدل الناس بالتحقیق بوده اند که هرگز احتمال خطا و تفاوت و تجاوز  
 از حقیقت و صداقت و عدالت در احوال و اقوال و اعمال ایشان امکان ندارد  
 نیز شنیده شده که در فلان وقت حق تعالی چنین تجلی فرموده و در فلان مقام چنان الهام  
 نموده و در فلان عبادت چنین قرب حاصل شده و در فلان امر چنان تأیید مجانب  
 خلاف رسم و عادت بظهور رسیده و امثال این معاملات بیشمار است که تمام عمر  
 در تجربه آن صرف شده و در خارج بالبداهت آثار و نتائج آن معلوم گشته که مطلق  
 گنجایش شبهه و تردید نداشته اما آنچه بعقل یافته شده آن است که نزد ارباب عقول  
 هم ثابت است که تصرفات و تاثیرات مجردات در همه مادیات ساری و جاری است  
 چنانچه نفوس و عقول را متصرف و موثر میدانند پس واجب تعالی که نزد ایشان

بهم از عقل و نفس الطف و برتر است بطریق اولی از هر موجود بهر موجود نزر و بکثر و قریب  
 تر باشد و محیته بی کیف و ابراهیم مخلوق حاصل بود و امثال این دلائل و براهین  
 بسیار است که از صاحبان عقول صحیح پویشیده نیست آما آنچه بلکه در ادراک خود  
 آمده آنست که بعنایت الهی بسبب کثرت مراقبات و مواظبت اشغال و دوام حالت  
 حضور مع اله کیفیتی در باطن پیدا شده که هر آن قوه در آنکه بلا رجوع بدلائل و براهین  
 نقلیه و عقلیه پیشک و شبهه نهیجی ادراک هستی حق بیناید که نفس در انکار آن عاجز است  
 و هرگز شبهات و وسوسه پیچکی از شیاطین الانس و الجن خلل انداز اطمینان قلبی  
 نمی شود اشهد ان لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله عنان اختیار همه کس بدست  
 اوست هر که را خواهد مومن سازد و هر که را خواهد کفر اندازد من یهدی الله فلا  
 مضل له و من یضلل الله فلا هادی له آما آنچه بالمکاشفه بر خویش روشن شده آنست  
 که الحمد لله بموجب تحدیث نعمته اله گفته می آید که اکثر اوقات معاملاتی بمیان می  
 آرند و مکشوفاتی کشف میفرمایند که بموجب گفته جد بزرگوار من حضرت خواجه  
 بهارالدین نقشبند رضی الله تعالی عنه همه امور اجمالی تفصیلی شده و استدلالی کشفی  
 گشته نسبت موردی بفرزندان ایشان ظاهر گردید و حق مبرکتر رسید بلکه نسبت  
 اصل الاصل که نسبت محمدیه باشد علی صاحبها الصلوة والسلام سادات بنی فاطمه را  
 نواخت و بشرف محمدیه خالصه مشرف ساخت اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت  
 علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی

آل براسیم ایک حمید مجید الحمد اسد ثم الحمد لہ کہ ہمہ منازل و مقامات طی گشت و نقطہ  
 اخیرہ دائرہ بنقطہ اولی پیوست لا الحمد فی الاولی و الآخرہ **کشف ظہور**  
**طریقتہ محمدیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ و التحیۃ** حقیقت اینعاملہ  
 آنست کہ جناب ہدایت مآب حضرت امیرالمحمدین حضرت خواجہ محمد ناصر محمدی  
 ایدنا اللہ نصرۃ سرہ و قد سنا بیکرہ برہ در ایام ظہور این معاملہ تا بوقت شبانہ روز  
 ساکت ماندند و ہرگز متوجہ باین عالم ناسوت نشدند و از مفتضیات بشریہ کہ  
 خوردن و نوشیدن و غیرہا باشد سچ بعل نیاد و رعد و تہاد و حجرہ خاص کہ معین بود  
 تشریف داشتند بہین در وقت نماز بای مفروضہ ما غلامان برای اقامت حاضر  
 می شدیم و چون نوایم کہ ازین امر دران ایام بر ما بندگان چہ حالت گزشتہ و چون  
 ہر وقت دروازہ حجرہ بند می بود بندہ تہا بران آستان افتادہ می ماند و شب و  
 روز سر برد این نہادہ آہستہ آہستہ زار زار میگرمست و بخوردن و خفن اصلامیل  
 نمی کرد و یک وقت بموجب حکم حضرت والدہ صاحبہ علیہا الرحمۃ و النفران کہ بتائید  
 در محل می طلبیدند و در حضور خود امر بخوردن طعام میفرمودند بنا بر امتثال چند  
 لقمہ بتکلف میخوردیم و باز شتاب برد حجرہ حاضر میشدم و دیگر اعزہ و خدام در اوقات  
 نماز بای آمدند و بعد از ان بمکانہای خود میرفتند اما بندہ ہما نجا بر زمین افتادہ  
 می ماند ہر چند والدہ صاحبہ را این قسم تہا افتادہ ماندن من گوارا نمی شد و بسیار  
 قلق داشتند و آردان را تنقید میکردند کہ نزد من حاضر باشند لیکن بندہ ہر کس را

نزدیک آمدن نمیدادم و آنچه از جنس فرش خواب و تکیه با و غیره میفرستادند هیچ چیز را  
 از آن بکار نمی بردم و بهمان عنوان بی اختیاری قدری میخفتم بهر حال چون روز ششم  
 حضرت ذوالافضال عم نواله از راه عنایت بر کمال آن با جلال و جمال را بسوی ما  
 گرفتار آن عالم ناسوت فرستاد و مستوجب گردانید بعد افاقه چون باب حجره را بدست  
 مبارک کشادند و بنده را بر پنج مذکور بر دروازه افتاده دیدند بحر بخشش نهایت  
 بجوش آمد و قسم قبول بغایت و دید و بدست شریف خویش از زمین برداشته بکنار  
 عنایت و شفقت رسانیده بوسه پیشانی داده بسیار کلمات بشارات که حالا از  
 زبان من بر نمی آیند و حق این غلام خود فرمودند فالحمد لله الذی جعلنی اول الحمدین  
 الخالصین و انی امرت ان اکون اول من اسلم و اول من بالی علی ید ابی فی هذه الطریقه  
 الوثیقه العلیه الخاتم و الحمد لله رب العالمین و ارشاد نمودند که ای محمدی قانع و مضطرب  
 مکن بلکه شاد بی و خوشی مناکه او سبحانه ما محمدیان را بحجب عنایت خاص نواخته و  
 بحجب شرف مشرف ساخته که روح مقدس حضرت امام حسن علی حبه و علیه السلام  
 نزول فرموده بود و تا این قدر مدت همین جا شریف داشت و القار نسبت خاص  
 کرده فرمود که این نسبت را با امتیان و بندگان برسان و انشاء الله العزیز شرف  
 این نسبت که الحال شده در وقت حضرت صاحب الزمان مهدی موعود صلی الله  
 علی محمد و آله ظهور تمام خواهند نمود پس فرمودند عرض کردیم در جناب حضرت امام که این  
 طریقه را طریق حسن گویانم که ازین جناب ارشاد شده و هم طرف لطف دارد که داده

نیک است حضرت امام انگشت مبارک خود را در دهن شریف گرفته فرمودند که ای  
 فرزندان این کار دیگرانست کار ما نیست اگر اراده ما چنین می بود و وقت خود طریق  
 خویش را سمی با سم خود چون دیگران میگردانیدیم ما همه فرزندان در بجز عنیت گم ایم  
 و طریق یک قلزم نام ما نام محمد است و نشان ما نشان محمد محبت ما محبت محمد است  
 و دعوت ما دعوت محمد صلی الله علیه و علی آله و سلم این طریق را طریقه محمدیه باید گفت که  
 همان طریق محمد است علیه السلام و ما از طرف خود چیزی بران نیفروده ایم سلوک ما  
 سلوک نبوی است و طریق ما طریق محمدی استی مشکوفه مشهور چون سالکات حضوری  
 در باطن پیدای شود و آگاهی بحدی سجانه در دل ظهور می نماید و اکثر اوقات اوقات  
 را حاضر و ناظر با خود می یابد و کیفیات و حالات سر در و افشراح و انبساط و خوف  
 و ادب و شوق حسب اختلاف اوقات بسبب آن حضور مع الله در او پیدا میگردد  
 این زمان را داخل در دائره ولایت عامه که ولایت صغری است می شمارند  
 باب تجلی افخالی بر قلب او در اینجا کشاده می شود و از واق و مواجید غریبه رو میبرد  
 و در زمره عوام الاولیا محسوب میگردد و چون در باطن او شهود قوی و معینه راسخه  
 ظهور می کند که افضل الایمان ان قلیم ان الله معک حیثما کنست و معاملة کامله محسوس  
 بحاسته بصری شود و معاملات الهیات بر پنج کیفی و تنزیه بی بیان می آید و جواب  
 سوال باریب خود بلا واسطه مقام هر مشهوده کرده می شود و قرب الی پیدا میگردد  
 او را فائز به مرتبه ولایت خاصه که ولایت کبری است میداند و در وازد تجلی صفاتی بر

قلب او درین وطن کشاده می شود و بغنیات و الطاف خاصه شرف می شود و در زمره  
 خواص اولیا شمار گردد می آید و چون او را استخراق کلی در شهود و هیمنان تام میسر  
 میگردد و مطلق از شعور خودی پاک میشود و بکلمه مانند ملائکه همینین مستغرق در مشاهده  
 میگردد و بهنگی حال او سوانق لا یعصون الا امرهم و یفعلون مایه مرون می شود  
 بالغ بمرتبه ولایت اخضر که ولایت علیاست می شناسند و راه تجلی شیونات ائمه  
 بر قلب او درین مقام کشاده می شود و حیرت و استهلاک تام نصیب می گردد و  
 در زمره اخضر انجواص اولیا شمرده می آید و چون در او جامعیه مراتب عروج  
 و نزول و توجه بسوی خلق و حق بحد اعتدال پیدا می گردد و آن همه معاملات از  
 علم یقین و عین یقین گذشته بحق یقین می پیوندد و بالکل خفا و غطا آفاقی و  
 انفسی بر طرف می شود و کار و بار تربیت با و سپرد می گردد و امور ملهمه او بهما مهابه از  
 غلط و خطا و تردد و شبهه می شود و شرف بشرف کمالات نبوت یقین می کنند و ظهور  
 تجلی ذاتی مصطلح سلوک درین مرتبه می شود و نیابت انبیا علیهم السلام و خلافت الله  
 جلشانه حاصل میگردد و در زمره کانبیا بنی اسرائیل حساب کرده می آید و باقی دیگر  
 همه مقامات جزئیة مثل کمالات رسالت و اولوالعزمی و قیومیت و خلعت و محبت صفت  
 و محبوبیت ممتزجه و محبوبیت خالصه و حقیقه کعبه و حقیقه قرآنی و حقیقه صلوة و معبودیت  
 صرفه که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بآن ایما فرموده اند و در رسائل  
 بزرگان مجددیه فصل مذکور است در ضمن این مرتبه کلیه کمالات نبوت است حق تعالی هر کرا

می خواهد از برگزیدگان خود ازین امور جزئی نیز می نوازند و منصب بمنصبی می فرایند تا همه  
 مناصب عظامی نماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والسر والفضل العظیم و از کفایت  
 این همه مراتب کلیه و جزئی مرتبه محمدیه خالصه است علی صاحبها الصلوة و التحیة که محد  
 این همه مراتب و محیط همه با است و توهم تفوق بران ناشی از جهل و خطا که ممنوع التجوز  
 است زیرا که کمالات نبوت که مرتبه کلیه عالیاست نیز معنی عام است و متعلق بنبوة  
 مطاقه است و شامل است نبوت هر نبی را و لهذا اختصاص جزئی آن مثل کمالات  
 رسالت و اولوالعزمی و غیرها اشرف و فوق آن نظر بخصوصیت آنها بزرگان متقدم  
 بیان فرموده اند و هر یک منصبی را زیر قدم هر یک نمی محسوب نموده اند و منصب  
 محمدیت خالصه مفهوم اخص است و متشبهت بذیل اشرف المخلوقات علیه الصلوة  
 و التلیات پس اجمع و ارفع از همه مراتب است و فوق همه مناصب و هر کسالی  
 و فصلی که فرض کرده شود از جزئیات و فروعات اوست و تحت و مادیون این مرتبه  
 حالیه جامع شاملة خاتمه است و باین مرتبه قصوی که خاتمه المراتب است او سبحانه هر کس را  
 از عزت رسول خود علیه السلام مشرف ساخت ساخت و هر کس را می سازد و می سازد و هر کس را  
 خواهد نواخت خواهد نواخت که این منصب صاحبیه محمدیت خالصه مخصوص ذوات  
 سالیات ایشان است که در اصل خلقت موجود بلعات همان نور محمدی شده اند  
 و استعداد معنویه است دارند و اکنون افتاء الله العزیز بقصد رسول الله و توسط  
 این برگزیدگان تا قیامت فیض محمدیه خالصه جاری خواهد ماند و عباد الله برکات



آن فایز خواهند شد و داخل طریق محمدی گشته محمدی خالص خواهند گردید و این مرتبه  
 دخول محمدیه خالصه بالقوه عموماً در استعداد همه مومنین و مسلمین است بافضل  
 هم خصوصاً نصیب هر که از امتیان کرده اند کرده اند و در قسمت کسانی که خواهند کرد  
 خواهند کرد و در وقت حضرت امام مهدی موعود علی جدّه و علیه السلام قوت تمام  
 خواهد گرفت و همه آفاق روشن باین یک نور واحد خواهد شد و بناتمام لانا نونا و غفرنا  
 انک علی کل شیء قدیر **منها** باید دانست که قرب بر دو وجه است یکی قرب مجوی  
 و یکی قرب امکانی و قرب و مجوی عبارت از قربی است که از طرف حق با خلق لحاظ  
 کرده شود و بالعموم واجب تعالی را با همه موجودات ممکنه حاصل است و الفاظ  
 هر دو آیه که نحن اقرب و انی قریب باشند مخیر از همین قرب غام است و این قرب واجب  
 است که وجود با همه وقت همه را شامل حال است و قرب امکانی عبارت از قربی است  
 که از طرف عبد در علم او بآرب خود حاصل می گردد و بالخصوص بندگان خاص را میسر  
 می شود چنانچه از کلمه آیه و اسجدوا قریب ظاهر می گردد و این قرب ممکن است که امکاناً  
 بعض را باشد و بعض را نباشد و بعضی را بعض اوقات بود و بعض اوقات نبود و  
 چون این قرب امکانی مخصوص بحقیقه ممکنه است و مختص بمرتبه عبودیه در حق بندگان  
 الهی و عباد الله نافع تر و مفید تر و فاضل تر از قرب و مجوی است که این قرب از کمالات  
 ایشان است و آن قرب از کمالات رحمان ایشان را از آن قرب مجوی چه حاصل که  
 آن قرب حق تعالی را با هر شجر و حجر است و با قرب امکانی قرب و مجوی خود البته جمع است

پس قرب خواصندگان دوچندان می باشد نسبت بقرب دیگران باعتبار قرب حق  
 با ایشان و قرب ایشان با حق و ممتاز با متباین بجهت می شوند و مشرف بشرف  
 رضی الله عنهم و رضوانه میگردند و مراتب این قرب در بندگان حق بسیار است علی  
 تفاوت الدرجات والاستعدادات والملکات والخیرات والادوات و چون این قری  
 امکانی بدوچه اتم می رسد و ملکه این نسبت حاصل میگردد اما بقرب و جوی میشود  
 که احتمال زوال ندارد و هیچگاه زایل نمی شود چه در حالت نوم چه در حالت یقظه چه  
 در حالت قیاض و چه در حالت بسط و چه در حالت عسر و چه در حالت یسر و چه در حا  
 صحت و چه در حالت مرض و چه در حالت موت و چه در حالت حیات و این حالت  
 غیر مغزولی در مقام کمالات نبوت نصب میگردد و قرب ولایت این قدر قوت  
 ندارد زیرا که در اصل این نسبت انبیا است علیهم السلام و ایشان غیر مغزولین میباش  
 بیچاره اولیا در خطر عزل و نصب گرفتار اند و سر رشته نسبت ایشان نااستوار  
 ولایت نسبت مریدی و اخلاص است و ان المخلصین علی خطر عظیم و نسبت کمالات  
 نبوت نسبت مرادی و اجتناب است و الله یجتبی من عباده من یشاء و درین نسبت احتمال  
 زوال نیست که مضاف با جقبا حق است و حق غیر متغیر و دران نسبت احتمال زوال  
 است که مضاف با خلاص عبد است و عهد سر امر متغیر آیه کریمه ان الله لا ینغیر بالعوم  
 حتی ینغیر و اما بالفهم در حق اهل نسبت مریدیه است **منها** به آنکه یکی عالم توحید  
 وجودی است و آن دانستن چند مقدمه است که از ترتیب آن وحدت مرتبه وجودی

منتج می گردد و این علم را مویان علم تصوف میخوانند و برای فهمانیدن این مطلب چند  
 امثله مانند تشبیل آب و موج و حباب و امثال آن بیان می کنند و بنای این مقصد  
 بر چند اصطلاح مقرر کرده اند که عبارت از وحدت و واحدیت و ارجح و مثال  
 و شهادت است و چند الفاظ برای بیان مطلب خویش مصطلح نموده اند که لاتعین  
 و تعین اول و حقیقه محمدیه و اعیان ثابته و صبور علمیه و فیض اقدس و فیض مقدس  
 و قرب نوافل و قرب فرائض و اعتبار و لا اعتبار و اطلاق و تقید و جمع و تفرق  
 و تنزلات و غیره باشد و تنزلات خمس را حضرات انجمن بهم می گویند و یکی علم توحید  
 شهودی است و آن دالستن چند مقدمه است که از ترتیب آن وحدانیت ذات  
 حق تعالی و عدم جواز انفکاک وجود از ذات واجب و ظهور موجودات با ظواهرهمان  
 ایک نور وجود که مقتضای ذات واجب تعالی است منتج میگردد و این علم را تکلمین  
 داخل در علم کلام میدانند و بزرگان علم حقیقت تجزیه میکنند و جدا از علم کلام می شمارند  
 و برای فهمانیدن این مطلب چند امثله مانند تشبیل عکس و آئینه شخص و امثال این بیان  
 می کنند و بنای این مقصد بر چند اصطلاح مقرر کرده اند که مرتبه ذات و شیونات  
 ذاتیه و صفات و اسما و ظلال و اسما و لامکان و عالم امر و عالم خلق باشد و چند الفاظ  
 برای بیان مطلب خود مقرر نموده اند که اصل و ظل و اصل الاصل و قوس و دایره و  
 مرکز و عکس اسما و عدادات اعتباریه و حقائق ممکنات و غیره باشد و دیگر ازین قبیل  
 اصطلاحات بسیار است و یکی کلیف شدن بحالت توحید و جود است و آن مشابه

وجود مطلق است در همه موجودات مقیده بتطبیعیت و انما مع ذوق و شوق و همیشه  
 ملتذ و معمور بودن بکرامین کیفیت و یکی مشرف گشتن بحالت توحید شهودی است  
 و آن شهود و حضور ذات واحد حق است علی الدوام بلا ملاحظه اعتباری از اعتبارات  
 کونیة و سرور و لذت بودن باطن باین حالت و جذب کشیدگی دائمی الی الله علی  
 پنج مجهول الی کیفیت و حاصل این هر دو توحید یک است یعنی خلاص قلب از گرفتاری  
 ماسوی اسد و خالی کردن دل از خطرات و تعلقات ماسوی و توسل تمام بذات اقدس تعالی  
 و القطار از مانی الگوین که مسمی بالغیر است پس کسی که بحاصل این هر دو توحید رسید  
 یعنی بکیفیت مذکوره مشرف شد برابر است که علم آن هر دو توحید هم حاصل کرده باشد  
 یا نکرده باشد و مفصل مصطلحات را و اندیا نماند و داخل اولیا است اگر چه در زمره  
 محققین داخل نیست و کسی که علم این هر دو توحید پیدا کرده یعنی که مصطلحات را آموخته  
 و فهمیده و بآن حالت نرسیده و باطن از گرفتاری ماسوا آزاد ساخته و بحضور شهود  
 حق معمور ننموده داخل در علمای این فن و مقلدان است و در زمره اولیا داخل نیست  
 و اگر فعوز با اسد جاوه شریعت را گرفته داشته و سخنان واهی می گوید چنانچه راجع الوقت است  
 مقلد هم نیست لمحد است و مطالب این علم را هم فهمیده و ظاهر عبارات محققین را  
 نیز دریافته و پی بردات ایشان برده از غلطی فهم خود در تلاکت افتاده و کسیکه هم  
 علم این هر دو توحید دارد و هم بآن مقام فائز گردیده و باطنش معمور بعین حق است  
 و ظاهرش آراسته بآداب شریعت عارف محقق است و ولی اکمل مکل.

مستهیا آدم است که بسبب منظریت جمیع اسماء الهیه خلعت خلافت اندر پوشیده و  
 بمعاملات بی انتہا از عنایات و الطاف حق سبحانه خاسته گردیده که در تجلیات حسن الہی  
 تمام است و نہ اشواق عشق الہی را انجام اوست کہ قطب مدار عالم است قطب الار  
 عبارت است از فرد کامل انسانی کہ در وقت خود یگانہ آفاق می باشد و فیض وجود  
 کہ از جناب الہی برہمہ ممکنات می آید اول از ہمہ موجودات عالم بر باطن قطب مدار  
 می آید بعد از این بواسطہ او این فیض مع لوازم خود کہ حفاظت و حمایت رزق رسان  
 و غیرہ باشد بر تمام عالم منبسط می گردد و این خدمتی است از خدمات الہیہ کہ  
 می خواهد از بندگان عطا میفرماید و ہرچہ زمانہ از قطب مدار خالی نمی باشد کہ مدار عالم  
 بوجود اوست چنانچہ وجود خط دائرہ پرکار موقوف بر وجود نقطہ مرکز آن است و  
 کشف کونی در باطن این قطب غالب می باشد و عبادت و ریاضت بدنی بیشتر  
 از وسرا انجام می شود و اکثر از تحصیل علم ظاہر کم نصیب می بود و رجوع عوام الناس  
 بسوی او بیشتر می باشد و تصرف و کرامات از و نظر مردمان بسیار می آید و صاحب  
 نسبت جہلی می باشد چنانچہ بعضی را ازین منصب خود ہم خبر نمی بود و علی الاکثر  
 مستور الاحوال می باشد و ہرچند کہ اہل این خدمت را قطب ساقط می دانند و مقابل  
 قطب ارشاد کہ قطب عالی است اما باز عزیز الوجود است و تحت تربیتین قطبین مرتب  
 بسیار است از اہل خدمات کہ اہل آنہا را بدلا و نقباء و اوتاد می گویند و سوا ی این  
 خدمات مناصب بسیار است در مرتبہ ولایت و این ہمہ اہل خدمات و غیر ہم مع

قطب مدار تحت احوال قطب ارشاد می باشد و گاد چنان اتفاق می افتد که هست در  
 قطبیت یکجا هم جمع می شود و آنکه قطب ارشاد است همان شخص قطب مدار هم  
 می بود که قیومیت عبارت از همین جامعیت است و قیوم زمانه چنین شخص را گویند  
 لیکن قطب مدار قطب ارشاد نمی شود و عادت الله بر همین سنت جاری است  
 و منصب محمدیه خلاصه محیط اینجه مراتب قطبین و غیرها است و محدود درجات  
 قرب و اقربیت است و تتم مراتب کمال و اکلیه و همه از تابان امر صاحب این منصب  
 اعظم می باشند و گاه باشد که شخصی از عجمیان خالص خداوند اینجه مناصب باشد  
 اما دست صاحبان مراتب سافله تا بدروه علیای این منصب نرسد گو قطب  
 ارشاد هم باشد و قیوم زمانه هم بود و قجاب علم له فی بر قلب صاحب این منصب از لوازم  
 است و او است که کاتفت سر میهم است مراد از سر میهم امر مبطن است که شامل همه  
 اسرار میهم است و اسرار میهم عبارت از معانی است که قبل از زمان این مانی  
 کسی بآن شکلم نگردیده باشد و هم مراد از اسرار میهم رموز و غوامض ذات و صفات  
 و اسرار الهیه و اسرار شریعت و مقامات طریقت و نکات حقیقت و دقایق  
 معرفت است و هم منظور از اسرار میهم خفیات حقائق جمیع موجودات است عموماً  
 که انسان کامل اکمل آنرا بیان می نماید و از همه اسرار حکمت الهیه می کشاید  
 و او است که خلاصه ایجاد است یعنی حاصل همه کائنات است و زبده تمام مخلوقات  
 و مقصود از خلقت همه موجودات وجود انسانی است چنانچه در حق فرد اشرف تمام

و اکمل آن علیه الصلوة والسلام وارد است نو لاک لما خلقت الافلاک و اوست که حساب  
 ارشاد است یعنی رسنمای خلق الهی است بسوی حق تعالی و بنیان راه هدایت چنانچه باید  
 می نماید و ارشاد مفصل میفرماید و مراتب ارشاد علی تفاوت الاستعدادات بسیار است  
 و هر که در وقت خود نسبت به ابناي زمان ارشاد اتم دارد و حقائق و معارف جدید  
 مفصل مطابق منقول و معقول و بوجاه حسن بیان می کند و معیت اقوی با حق سبحانه پیدا  
 کرده و معاملات قرب او کا المحسوس بجائیه بصراست و کشف و عرفان او از همه تند تر است  
 و توکل صرف زاد این راه گرفته و تحمل محض راحله خود ساخته و اخلاق و اوضاع جمیع دارد  
 و صاحب اعمال و اقوال پسندیده است و جامع تر در کمالات صوری و معنوی از اکثرها است  
 پس او سزاوار آن می باشد که او را بمنصب قطب ارشادی سرفراز فرمایند و این قطب  
 هم در زمان خویش یگانه عصری باشد و اول نور هدایت از جناب الهی بر قلب چنین  
 شخص محسوس تا بعد از آن توسط او در همه عالم منبسط می گردد و همه اولیا و عرفا و علما و صلحا  
 و اقیای وقت در ضمن این قطب می باشند و از باطن او فیض می یابند و گوازی حال خود خبر  
 دارند یا ندارند و آن قطب را هم از حال بعضی خبر بود یا نبود اما بروز قیامت این معامله  
 آشکار خواهد شد و هر یک بموجب منصب و پایه خود پیش ملک حقیقی جل شانہ خواهد استاد  
 با بجملة این قطب ارشاد را کشف الاهیات بقوت تمام می باشد و کشف کونی ضعیف می بود  
 علو رتبه و قوه نسبت به العلویات و ترشح علونم لدنیه بر قلب او مدام می باشد و بقدر  
 ضرورت از علم ظاهر هم با خبر می بود و همه حجابات نورانی و ظلمانی از میان بر می خیزد

و مطلق شک و تردید و خاد و هیچ مطلبی او را از مطالب شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت  
نمی بود و صاحب قربت عظمی و منزلت کبری عند الله در سوره علیها السلام می باشد و قوت  
از در هر دل بحسب لطافت می بود و هر کس اینک قلوب آنها داخل در تعریف کالحجاره او داشت  
قصد و استقامت از خصائص قطب است و بظاهر هم او را از مقام خویش کم اتفاق  
حرکت می افتد و برای دنیا خود البته مطلق حرکت نمی کند باری کمالات انسانی و مراتب  
افراد کامله آن تا کجا بیان نموده آید که از حد شمار بیرون است -

**منها** در هر دو طریق اصوب و مشتاقان لغارب استقامت بر شریعت دارند  
و محدود مشاهده کردگان و در هر یک از چنین کاملان صاحب شریعت و اهل حقیقت  
می باشد و بالاختصاص ازین خواص اولیا اصحاب طریقه علیه نقشبندیه ممتازند که بحسب  
قوت ایمان ثبات قدم بر جاده شرع شریف دارند و بطرف کشش باطنی منجذب بسوی  
دل دارند جذب الهیه گو یا مقام و کمال بجهت ایشان رسیده و آداب شرعی که با هر حقها  
از ایشان ادا گردیده نسبت بکیف ذات بحت از سخات بواطن اینها می بار و تجلیات  
اسمائی و صفاتی چون امتیاز ایشان را بر سبزی دارد و جامع مرتبه تنزیه و تشبیه اند و  
با وجود تفرقه مراتب تشبیهات همان متوجه تنزه به با آنکه گاه همه اوست بر زبان نمی آید  
هیچگاه خبر او در خاطر ایشان راه نیافته و با وجودی که بحرف عینیه و اتحاد الیه کشانند  
خبر یکی در دل ایشان قرار گرفته خال توحید از شمع بواطن ایشان روشن است  
چنانکه قال توحید نقل مجلس و در اینجا معنی التوحید استقاط الاضافات از آنکه قابض



این پاکان جلوه گراست و سر رشته اقامت حدود و اسد در کف این نامیان آن سرور  
 علیه الصلوٰۃ والسلام غرض که نسبت اصیل و لطیف این بزرگواران مع اسد پس عظمی است  
 و رابطه ایمان و محبت این برگزیدگان مع الرسول نهایت اقوی در ظاهر و باطن  
 بسالک مسلک نبوت اند و در صورت و حقیقه تابعان اتم شریعت گو یا مقصود از افزایش  
 نوع انسانی ظهور وجود شریف این چنین بزرگان بابرکت است و اسحق که قرب الطفی  
 که این برگزیدگان را مع اسد حاصل می باشد مقتبس از مشکوة قرب نبوت است و صاحب  
 کمالات نبوت اند و قدم بقدم شایع خود علیه الصلوٰۃ والسلام میروند و ازین میان  
 علی الخصوص اهل خانواده مجددی با که نفهم بسیار صحیح النسبه اند و حضرت مجدد الف ثانی  
 قدس اسد سره که بقوت تمام عالم ظاهر و باطن بوده اند اکثر مصطلحات مقامات سلوک  
 درین نظریه و وثیقه زیاده فرموده اند و احوال خلفاء ایشان بر همین و طیر مصطلحات ایشان  
 سالکان را ساوکی می کنانند و بشارات موافق اصطلاح ایشان میدهند گویا این پیارگان  
 سرآزادریابند باینده حقیقت آنرا فهمند خواه نفهمند انشاء الله تعالی در قبر و روز قیامت  
 نتایج و ثمرات این نسبت ایمانی را خواهند دید و آن اصطلاحات قدیمه حضرت خواجگان  
 اقدسین قدس اسد اسرار هم گو یا بالفعل در سلسله ایشان مفقود شده یعنی بقلب مانده  
 و کار و بار دیگر برای سالکین برپا کرده اند که بعد از روی علم و بیان و اقرب از راه عمل  
 و مواظبه آنست اعنی آنچه از مکتوبات شریفه و دیگر تصانیف ایشان شرح مقامات باطنیه  
 مفهومی شود راه پس دوره دراز و مستعسر الحصول معلوم گردد و دهمت از تحصیل آن

یاس بهم می رساند بلکه عقل استبعاد بیناید و منکرین خود را در نمیدارند و انکار محسوس میکنند  
 و معتقدین اکثر نا فهمیده مقرر اند که محل اعتماد نیست و اعتباری ندارند و اما درین قسم  
 بیان هم حکمتها است که استعدادات اهل زمان ایشان و حوز قوت باطن ایشان  
 مقتضی همین تعبیرات بود و واضحی تا که باین پنج عظم و شان و استعارات شبهه بیان مقامات  
 و مراتب باطنیه کرده نشود این عوام نا فهم اعتباری نمی نهند و بخاطر نمی آرند و پرا  
 نمی آیند و فائده معتد بها بر نمی دارند فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة و آنچه در مساوکی ایشان  
 بعمل می آید و از برکت اصحاب ایشان و از مواظبه اشتغال و احوال معموله ایشان  
 کیفیت حضور و شهود و جمعیه باطن و خلوق قلب از خطرات ماسوی حاصل می گردد و  
 معلوم می شود که این راه بس اقرب است و فی الواقع موعصل الی السحتی و الی رسول  
 بطریق اسهل است چنانچه اگر منصفی قدری آگاهی باطن و نسبت مع السد و بهر و از عقل  
 و شعور داشته باشد بر بیند که آنچه در زمان قلیل باندک دریافت صحبت خا فاد ایشان با  
 سالکان مبتدیان اینها را حضور و جمیعت و نورانیت ایمان و اتباع شریعت حاصل  
 است در اکثر صاحبان طرق دیگر که خود را از منتهیان می شمارند نخواهد بود و نهایت کمال  
 دیگران مطالعه وحدت وجود و مشاهده وحدت در کثرت است که بر افواه و البته عوام  
 هم جاری است و هر چند و جوگی بآن متکلم است و برای حصول این کیفیت ایمان بهم  
 شرط نیست که بهم فرق کفار نیز از ان گفتگو دارند و سریان و جود را و جودات می یابند  
 پس حضرات انبیا علیهم السلام برای همین قدر سهل مبعوث نشده اند و آن بهم جدال

و قتال که با کفار کرده اند برای تفهیم همین یک مسئله مبتذل که باندک فهمانیدن زهن نشین  
 میگردد و نفرموده اند آن محال دیگر است که به بهشت انبیا علیهم السلام تعلق دارد و آن  
 قرب علیهم السلام است که بی مشرف شدن بشرف اسلام نصیب نمی گردد و در حقیقت این  
 قرب خاص که نصیب ایمان بحد و رسول و ثمره ادای صوم و صلوة و تلاوت قرآن تذکر  
 کلمه طیبه است چنانچه اگر این طریق را میسر گشته در دیگری بنظر نیامده و چون نظر  
 کشفی را بر داده می شود آنچه آن شکوه و شہمت نسبت خواجگان متقدمین رضی الله تعالی  
 عنہم اجمعین بنظر می آید که حضرت محمد الف ثانی رضی الله تعالی عنه هر چند به تدریس  
 تشریح و تفصیل دیگر کمالات باطنیه قدر این طریق را فرموده اند و صد چندان نموده  
 اند اما باز بموجب السابقون السابقون اولئک المقربون از مقربان نور نسبت ایشان  
 مشهور می شوند و بسیار حقوق حضرات خواجها بر ذمه ایشان است که در نفس الامر از  
 عهده ادائی آن نمی توانند که بر این چنانچه گردن ما محمدیان خالص زیر بار احسانهای  
 ایشان و عنایات حضرات خواجگان است جزا هم الله تعالی عنا خیر البحر ایحسان الله  
 حضرت خواجها به الدین نقشبندیه که زبده و خلاصه خواجگان متقدمین و سرچشمه این طریق  
 اند و خلفای ایشان رضی الله تعالی عنہم عجیب و اتعالیات داشتند و خداوند نسبت  
 خاص نبویه بودند و سیمایا خواجها عبد الله احراز که ایشان را نقشبند ثانی می گویند عجیب و  
 منزلت عظیمه اند لایق و سزاوار شیخی و هدایت بوده اند گویا جامه ارشاد بر قامت  
 ایشان دوخته شده بود که چنین استعداد سخت مع کمال قوت ارشاد کم جمع می شود

بگذار شد و شهره ایشان در زمان ایشان بسیار گشت و سلاطین و امرا هم رجوع  
آوردند و اسباب ظاهری و تحمل و نیدی نیز جمع گردید و در متاخرین این سلسله حضرت  
خواجہ عبدالباقی المعروف بباقی بابعدعجب نفس معذس و مطهر داشتند و صاحب  
سبب صحیح نقشندیه بودند قطع نظر از اینکه ایشان از خداوندان نعمت و اهل حق ما  
اند فقیر بالذات سخت معتقد جناب ایشان است مرا با الطبع او ضاع بی تکلفانه و معاللات  
بی نفسانه ایشان که مسجع گشته نهایت خوش می آید سخن که فانی فی الله و باقی بالله بود  
و اگر حضرت مجدد درم چنین مرشد ملک سیرت نمی یافتند در حین حیات ایشان این قدر  
بعلوم مرتبه ترقی نمی فرمودند از اراد الله شتایا بسیار -

**بیان سلوک طریقه محمدیه** باید دانست  
که بزرگان و اکابر هر طریق از طرق ارباب سلوک در اتمه مرحومه محمدیه برای ایسالی  
الی الله اشغال و از کار و ریاضات و مجاہدات وضع کرده اند و هر کس بهر طوری  
که راه یافته بدان راه تابعان خود را دلالت نموده و همان طریق را اقرب طرق پنداشته  
طالبان را بآن طریق رهنمای نموده چنانچه اکساب هر طریق بهج علیحدہ است بعضی  
امر مراقبات میفرمایند و مشغول بطائف باطنیه میگرددند و بعضی حکم بطلالع و حد  
در کثرت می کنند و متوجه بخواص ظاهره می سازند و بعضی تصور مرشد می آموزند  
و بعضی پاس نفاس تعلیم می نمایند و بعضی ذکر چهر و بعضی ذکر خفیه تلقین می کنند و بعضی  
حبس دم و نفی اثبات می کنند و امثالین بسیار چیز است مانند اینها و نصیر محمدی

و ذکر خداوی و ذکر آیه و ذکر قمری و ماسا کله‌ها که بدان امر میفرمایند و سالکان آشنوخ  
میگردانند و اگر چه محمدیان خالص نیز مثل دیگران بموجب تعیت مرشدان خود در  
اول حال شغال و افکار معموله طریقه نقشبندیه و قادریه که از پیران رسید آمده است  
ملقین می‌فرمایند و القاء نسبت باطن بتوجه و مراقبه بوضع شیخ مجددیه میکنند اما در  
اواخر کار محض بتوسط کلام اند ترقیات حاصل می‌نمایند و همین امام حسین را که  
قرآن مجید باشد میشود ای خودی سازند یعنی بموجب یقین التوبه عن عباده و انه کان  
تواباً اول توبه و استغفار از گناهان میکنند و خود هم هر وقت توبه از مزج هواهای  
نفسانی و هواهای طبیعی می‌کنند بلکه تائب از گناه شعور هستی و انانیته خویش میشوند  
و خود پرستی و تن پروری را مصیبت کلی پنداشته منشأ همه شر و روفسادهای می‌دانند و  
هر لحظه تکرار کلمه لا حول و لا قوة الا بالله نموده بالکل خالی از توهم خودی میگردانند و چون  
این کیفیت توبه از گناهان ظاهر و باطن در نفس ثابت میشود و ظاهر و باطن پاک  
پاک از این الاثام میگردانند بشارت مقام صلاح که مرتبه از مراتب قرب حق است می‌بینند  
و در زمره اولیای که منسبی بصالحین اند حساب می‌نمایند و بموجب و اذکر ربک فی  
نفسک تضرعاً و خیفه و دون البحر من القول بالغدو و الاضال و لا تکن من النافلین  
و حسب الحکم ادعوا ربکم تضرعاً و خیفه انه لا یحب المتعبدین ذکر اسم الله را در نفس می‌رکند  
که حقیقت قلب است را سخ می‌گردانند و در ابتدا برای آموختن ذکر باین طور تعلیم  
میکند که زبان بکام چنانچه چشم بسته سرنگون شده بطرف ایستادن چپ که جای قلب

سنوبری است لحاظ نمود و متوجه قلب خود گشته بدل مانند خطره وارود که در دل  
می آید بلا حرکت زبان و بی شرکت نفس همین کلمه الله را باید گفت و چون این  
ذکر قلبی قائم میگردد و بهین قسم بطائف دیگر که لطیفه روح و سر و خشی و اخشی و نفس  
باشد ذکر میکنند و چون تمام بدن را ذکر میگردد این را ذکر سلطان میخوانند و چون  
این کیفیت ذکر قوت می گیرد بشارت مقام ذکر که مرتبه از مراتب قربت است میدهند  
و در طائفه اولیائی که سنی بذاکرین اند شمار میکنند و بموجب قلب الله ثم در هم چون  
در قلب تذکر این اسم مبارک جامی گیرد و بسبب استیلائی این ذکر قلبی خطرات کم  
می آید درین حالت بشارت مقام تذکر خالص میدهند و در زمره اولیائی که مسمی  
بمذکرین اند حساب می نمایند و اگر حسب بشریه درین تذکر نسبت بشدت ذکر  
فتور می افتد می شود و غفلتی راه می یابد موافق و اذکر ربک اذا نسیت باز متنبه شده  
سر رشته دوام ذکر را از دست نیندهند تا اینکه بالکل از زوال ذکر محفوظ گشته  
مبشر باین معنی میگردد که بذاکرین الله فیا ما و قود او علی جنوهم و درین حالت بشارت  
مقام صلوة دائمی که مرتبه از مراتب قرب است میدهند که هم فی صلوة هم دائمون  
و صاحب این حالت را داخل در جماعه اولیائی که سنی بصلیین و لذی می شناسند و  
بموجب و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا ان الله وانا الیه راجعون  
چون تحمل شدائد و بلا یا بسبب قوت نسبت حضور و غلبه حالت معیت در باطن  
پیدامی شود و خاطر او وجدان مکرده و فقدان مرغوب پراگند و نمی گردد بلکه از

رسیدن منسبت زیاده رجوع الی الصمد بهم می رسد درین حالت بشارت مقام  
 سیر میدهند و در جماعه اولیائی که مسمی بصابرین اند می شمارند و کذا الشکر وغیره  
 من الخالات والمقامات و بموجب و الصمد بصیر بالعباد و عظیم بمافی الصمد در و یسلم  
 سر کم و چه کم از تصور معانی این آیات کیفیه حضور و آگاهی در باطن بهم می رسانند  
 و در بر دقت و سیر با عجب حالت ادب و مشاهده رب معمور می باشند و بمطالع  
 بکل شیء محیط و علی کل شیء شهید و علی کل شیء قدیر احاطه بکیف و شهادت بلا کلام قد  
 بلا سحر حق تعالی را دام در چشم بصیرت نصب العین میدارند و درین حالت بشارت  
 مقام میجه که مرتبه از مراتب قرب است میدهند و اهل این مقام را داخل در گروه  
 اولیائی که مسمی بمقربین اند میدارند و بموجب ما عندکم ینفذ و ما عندنا سباق انقطاع  
 همه اضافات وجودیه از طرف خود کرده سراپا ملو از نور وجود موهوب حقانی گردیده  
 فانی فاسد و باقی با صمد می شوند و چون این حالت قوت می گیرد بشارت مقام  
 اصطفا می دهند و داخل در زمره اولیائی که مسمی بابدال اند می شمارند و کلمه  
 اولئک یدل الصمد سیاتهم حسنات شرح احوال صاحبان این مرتبه است و  
 بموجب سیر بهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق بمشاهده صانع  
 و بدائع قدرت الهیه در مرتبه آفاق و معانی کمالات و ظهورات صفاتیه  
 و اسمائیه او سبحانه در عالم انفس طی مراتب علم الیقین و عین الیقین کرده  
 بر مرتبه حق الیقین فائز می گردند درین حالت بشارت مقام تحقیق میدهند

و داخل در جماعه اولیائی که مسمی بمتحققین اند می شمارند و بموجب و ما  
 فتاوی الا ان یشار الیه در رب العالمین نفی اراداب و مرادات خویش  
 کرده اسقاط اضافت قصد داراده از طرف خود نموده بالکل خالی از  
 خواسته های طبیعی و نفسانی گذشته تابع مشیت الهیه شده مرید اراده نعال  
 سایر ید می گردند و درین حالت بشارت مقام نفی اراداب و نفی مرادات  
 می دهند و داخل در زمره اولیائی که مسمی بمرادین اند می دانند و بموجب  
 مس توکل علی الله فهو حسبه ترک اسباب و نیویه و علایق فانیه باطناً کرده اعتماد  
 کلی بر رافیه حق و وکالت مطلق اذ تعالی می نمایند و بالکل حجاب اسباب از  
 خاطر مرتفع می گردد و غیر از امر موهومی نمی نمایند و سوائی در دانه مشاهده  
 سبب نمی کشاید درین حالت بشارت مقام توکل معنوی می دهند و در زمره  
 اولیائی که بمعنی گویا از جمله متوکلین اند می بیند از این جهت این حالت قوت  
 می گیرد و ظاهراً باطن یک شده توکل صوری با توکل معنوی جمع می گردد  
 اعنی در ظاهر هم بلا اسباب مقرر و نیویه بوضع درویشان گزیران میسر می  
 آید و درین حالت بشارت مقام توکل حقیقی می دهند و در جماعه اولیائی که  
 مسمی بمتوکلین محبوبین اند می شمارند که واسطه بحسب المتوکلین الحمد لله ثم الحمد لله  
 علیه توکل و علیه علیه توکل المتوکلون و بموجب ان اولیاء الله لا خوف عنهم  
 و لا هم یحزنون چون حزن خوف ماسوی الله از باطن دور می شود و اعنی



جزین مشروط از حد و خوف زیاده از مقتضای طبیعی که حجاب مشاهده گردد در رخ  
می گردد و اطمینان کلی حاصل می شود بشارت مقام مامون می دهند و من دخل  
کان آمناء بموجب یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه چون  
بدنای تام و اطمینان کلی نصیب می گردد و بشارت مقام رضا و اطمینان  
می دهند و بموجب الاسد الدین الخالص چون از خلوص حقیقی که فوق آن مرتبه  
در مراتب قرب الهی متصور نیست و اقرب بحضرت ذات بخت و اشمل بهم  
صفات کمالیه حقانیه است و اجمال جمیع اسماء حسنا و یائنه است بهره اتم می باد  
بشارت منصب محمدیه خالصه می دهند و علی هذا القیاس جزئیات بشارات  
و مقامات و حالات سلوک طریقه محمدیه بسیار است که بر صاحب این نسبت  
خود بخود در تلاوت قرآن شریف منکشف خواهد شد راه دریافت آن نمودیم  
و پاره از پیش نظر باطن کشودیم که القلیل یدل علی الکثیر اسد اسد گوش الهام  
نیوش محمدیان خالص در هر مقام از هر پاره که باشد غیر از صدائی کلام الله  
نمی شنود و دیده بشهود آرمیده مومنان صادق در هر آنکه بهر صورت که بود جز  
جلوه تجلی الهی نمی بیند و لهم وجوه ناضرة الی ربهم ناطرة انتهى-

# المؤلف

نور الحسن احمدی